زن در جهان مذکر- ۲

نواندیشی عرب و مساله زن

هدی عوده‌تبار

■ مساله زن را می‌توان از همان نخستین روزهای ورود اندیشه نو به جهان عرب به عنوان یکی از قضایای مطرح چه در سطح اندیشگی و چه در سطح اجتماعی مشاهده کرد. از همان نسل نخست، اندیشمندان نوگرای عرب که با خود پرسش‌های زیادی را به جامعه عربی تزریق کرده بودند به مساله زن توجه کرده و چه در قالب نوشته‌هایی مستقل و چه در لابه‌لای نوشته‌های عام‌تر این مساله را مورد واکاوی قرار دادند. به‌هرحال، جامعه عربی در پی ورود به دوران نو با شرایط اجتماعی و اندیشگی تازه‌ای روبه‌رو شده بود و اندیشمندان عرب که از قضا شاخک‌های حساسی داشتند که به دقت شرایط نو و تفاوت‌های ناشی از آن را درک می‌کرد در پی بازنگری در تعریف خود از بسیاری از مسایل در سایه تغییرات پیش‌آمده شدند. از جمله این مسایل مساله زن بود. در پی همین تغییر ناگهانی که چه‌بسا حمله ناپلئون را بتوان نقطه آغاز آن به‌شمار آورد عرب‌ها به باز اندیشی در باب جایگاه زن در جوامع عربی به گونه‌ای برآمدند که با نیازهای دوران جدید همخوانی داشته باشد. در مجموع باید گفت که راهی جز اعتراف به این نکته وجود ندارد که مساله زن در جهان عرب از یک طرف تحت‌تاثیر ورود غربیان به این جوامع و مشاهده وضعیت زن در جوامع غربی و مقایسه آن با وضعیت نابسامان آن در جوامع عربی مطرح شد و از طرف دیگر، اندیشمندان عرب تحت تاثیر اندیشمندان و فعالان غربی بودند که به تفکر درباره موضوع زن پرداختند.

با این همه اما اندیشیدن درباره زن و حقوق و جایگاه او آینه تمام‌نمای اندیشه غربی نبود و تفاوت‌هایی جوهری با آن داشت. تفاوت‌هایی که شرایط فرهنگی و دینی جامعه عرب مسلمان آن را ایجاب می‌کرد. مهم‌ترین این تفاوت‌ها، افزوده شدن ضلعی جدید به مساله زن بود؛ ضلعی که در اروپای سکولار قرن نوزدهم حداقل آن‌گونه که در جهان اسلام مطرح می‌شد، مطرح نبود. این ضلع نو «نص مقدس» بود. به این‌ترتیب، اگر در بررسی مساله زن در جوامع غربی، ما با یک ترکیب سه‌ضلعی «زبان ـ زن ـ جامعه» روبه‌رو بوده‌ایم (و اندیشمندان غربی در چارچوب همین سه‌ضلع به اندیشه‌ورزی در حوزه مساله زن می‌پرداختند و به‌دلیل میراث بلندی از سکولاریزاسیون، متن مقدس مسیحیان و چارچوب شریعت مسیحی در این جوامع از بعد اجتماعی نازک‌تری برخوردار بود) ضلع جدید در جهان عربی اسلامی قضیه را به صورت چهارگانه «زن ـ زبان ـ جامعه ـ نص‌مقدس» در می‌آورد و این نکته باعث می‌شد قضیه زن در جهان عرب پیچیده‌تر شده و سبب می‌شد امکان‌هایی جدید در بررسی این قضیه به میان آید.

زن در جهان عربی علاوه بر بررسی جایگاه خویش در جامعه‌ای پدرسالار، تاریخی مردانه و مرد ساخته و نیز جایگاه خویش در زبانی که خودش نیز مذکرانگار است، باید جایگاه خود را به عنوان سوژه نص دینی و نیز به عنوان فاعل و ابژه در تفسیر نصوص مقدس (چه قرآن کریم و چه سنت پیامبر اکرم) باز می‌شناخت. تلاش برای کنکاش در قضیه زن در متون دینی دست‌کم باعث برآمدن دو دیدگاه فکری در حوزه اندیشه عربی اسلامی (البته صرف نظر از جریان‌های سکولار) شد که یکی شعار نوگرایی سر می‌داد و دیگری دم از پایبندی به تعاریف سنتی در خوانش متون دینی می‌زد. زن باید به پرسش‌هایی از این دست پاسخ می‌داد که آیا مخاطب متون دینی تنها مردانند یا آنکه زنان نیز مخاطبی مستقل برای این متون دینی بوده‌اند؟ همچنین آیا برابری زن و مرد در این نصوص برابری این جهانی و در حقوق و تکالیف دنیوی است یا صرفا (آن‌گونه که برخی معتقدند) مساواتی در ثواب و عقاب اخروی است؟ نیز اینکه آیا امکان بهره‌وری از آن امکان‌های نص که زن را به عنوان یک انسان مسوول می‌شناسد در جامعه‌ای با ساختار پدرسالار که چنین برداشتی از نص و از جایگاه زن نداشت وجود دارد؟ پرسش‌هایی از این دست بود که نواندیشان عرب را به بازخوانی فکری وامی‌داشت.

تصحیح و پوزش

■ گروه اندیشه، چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۰ مطلبی با عنوان «قانون به روایت چنگیز» در صفحه تاریخ منتشر شده بود که دکتر محمدعلی موحد توضیح زیر را در رابطه با آن ارایه کردند. به این وسیله از ایشان پوزش می‌طلبیم.

■■■

در متن سر و پا شکسته و مثله شده‌ای که زیر نام بنده ـ ظاهرا با استفاده از نواری ضبط شده در یک سخنرانی ـ در شماره چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۰ آن روزنامه چاپ شده بیش از ۶۰ مورد غلط‌های عجیب و غریب به نظر رسید (از قبیل حیاتی به جای وحیانی، تبتنگی به جای تب تنگری، تعریضی به جای تعریزی، شیوع به جای شروع، سورات به جای سوآر، لب به جا زر، ایجاد به جای ایجاز و....)

استدعای صریح بنده از دوستان عزیز مطبوعاتی این است که هیچ مطلبی در هیچ روزنامه‌ای به‌نام این ناچیز درج نشود مگر آنکه متن آن را قبلا خود دیده و امضا کرده باشم و متن امضا شده عینا و بدون آنکه مثله‌اش کرده باشند، چاپ شود. روا نیست حاصل کار کسی که روزهای آخر زندگی را می‌گذراند به‌عنوان صفحه پرکن روزنامه و به صورتی که مایه وهن و بی‌آبرویی او باشد مورد استفاده قرار گیرد. آیا ممکن است این نوشته کوتاه را برای اطلاع همکاران محترم‌تان در گوشه‌ای از آن روزنامه بسیار عزیز چاپ کنید؟

سه مضمون، سه ادعا، یک جنبش

از خیابان به سیاست

محمد مالجو

از زمانی که جنبش اشغال وال‌استریت شروع شد، سه مضمون بیش از پیش شنیده می‌شود: تعمیق بحران سرمایه‌داری، تشدید منازعه طبقاتی و تشکیل نظام بدیل. با اتکا بر این یا آن تبیین به‌درستی گفته می‌شود که نظام سرمایه به بحرانی عمیق فرورفته است. همچنین با استفاده از شعار بسیار ساده‌ای که جنبش وال‌استریت باب کرد، از رویارویی ۹۹درصدی‌ها در برابر یک‌درصدی‌ها به‌منزله تشدید منازعه طبقاتی دم زده می‌شود. نهایتا در این اثنا نیز تکه‌کلام خیلی‌ها امکان‌پذیربودن جهانی دیگر است، نظام بدیل برای سرمایه‌داری.

مارکسیسم ارتدوکس در زمینه‌گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم درباره همین سه مضمون اتفاقا سه ادعا داشت. در مورد مضمون اول، یعنی تعمیق بحران نظام سرمایه، مارکسیسم ارتدوکس از این گرایش می‌گفت که سرمایه‌داری الزاما بذرهای نابودی خودش را می‌افشاند، یعنی رقابت میان سرمایه‌داران منفرد به مهارت‌زدایی و نوآوری تکنولوژیک و از این‌رو اخراج کارگران و رشد ارتش ذخیره بیکاران و کاهش دستمزدها و نهایتا حرکت به سوی بحران‌های اضافه‌تولید از سویی و نرخ نزولی سود از دیگر سو می‌انجامد. در مورد مضمون دوم، یعنی تشدید منازعه طبقاتی، ادعای مارکسیسم ارتدوکس از این قرار بود که به موازات تعمیق بحران‌ها، تجمع ثروت در یک قطب جامعه و تجمع فقر در قطبی دیگر به وقوع می‌پیوندد و دوقطبی‌شدن جامعه به تشدید تضادهای طبقاتی می‌انجامد: ابتدا در منازعات پراکنده بر ضد سرمایه‌داران منفرد، سپس در ائتلاف‌های اتحادیه‌های کارگری در کارخانه‌ها، سرانجام نیز در سطح سیاست ملی با تاسیس حزب کارگران. نهایتا در مورد مضمون سوم، یعنی تشکیل نظام بدیل نیز مارکسیسم ارتدوکس مدعی بود شرایط مادی کمونیسم در زهدان سرمایه‌داری زاده می‌شود و تحقق نظم کمونیستی فقط اقدام نهایی برای تسخیر قدرت دولتی را می‌طلبد. کم نبوده‌اند مارکسیست‌هایی که این واقعیت سرسخت را تبیین کردند که چرا این سه فرآیند یا به وقوع نپیوستند یا دست‌کم با هم مصادف نشدند. با صعود به چند قله از قلل رفیع اندیشه مارکسیستی از آغاز سده بیستم تاکنون، در اینجا می‌کوشم مناسبات متقابل میان سه مضمون بحران سرمایه‌داری و منازعه طبقاتی و نظام بدیل را استخراج کنم تا مبنایی برای ارزیابی انتقادی نقاط قوت و ضعف جنبش اشغال وال‌استریت فراهم کرده باشم.

لنین درباره مضمون اول، یعنی تعمیق بحران سرمایه‌داری، به بحران نهایی نظام سرمایه اصولا باور نداشت. او معتقد بود سرمایه‌داری رقابتی در آستانه سده بیستم به سرمایه‌داری انحصاری جای سپرده است و خود را به شکل امپریالیسم تحت تسلط سرمایه مالی به‌طرزی ناموزون در سراسر جهان بسط داده است. آنچه موجب وقوع بحران می‌شود سرمایه مازاد است اما سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم می‌کوشد همین سرمایه مازاد را به کشورهای عقب‌مانده صادر کند. نظام سرمایه به مدد سیاست امپریالیستی از بحران می‌گریزد. دیگر هیچ‌قوانین ثابتی در بین نیست که فاجعه نهایی سرمایه‌داری را رقم بزند. این نتیجه‌گیری را مارکسیست‌های امروزی به شکل روشن‌تر و مدون‌تری بازگو کرده‌اند. اگر بحران سرمایه‌داری از مازاد سرمایه یا مصرف ناکافی نشأت می‌گیرد، نظام سرمایه می‌تواند از راه‌هایی بسیار متنوع با تعمیق حاکمیت منطق سرمایه در جغرافیاهای گوناگون از عهده حل چنین مشکلی برآید. کالایی‌سازی هرچه بیشتر حیات اجتماعی جوامع گوناگون در جغرافیاهای گوناگون در حقیقت هم خلق فرصت‌های سودآور برای سرمایه‌گذاری سرمایه مازاد است و هم ایجاد تقاضای موثر برای رفع مصرف ناکافی. دیوید هاروی با وارد کردن بیش از پیش عنصر جغرافیا به فرآیند انباشت سرمایه همین نتیجه را اخذ می‌کند. نظام سرمایه جهانی فقط هنگامی منطقا به مرزهای نهایی خود می‌رسد که همه چیز به معنای دقیق کلمه به کالا بدل شده باشد. نظام سرمایه به این معنا هنوز به مرزهای نهایی خود نرسیده است و منطقا می‌تواند از عمیق‌ترین بحران‌ها سربلند بیرون آید. درعین‌حال، هر بحرانی هر چقدر هم که سطحی باشد، منطقا می‌تواند بحران نهایی نظام سرمایه باشد. نکته این است: عمق بحران نیست که عامل تعیین‌کننده بقا یا نابودی نظام سرمایه است. عامل تعیین‌کننده بقا یا امحای نظام سرمایه را باید در مضمون دوم جست، در تشدید منازعه طبقاتی. اگر نظام سرمایه تاکنون توانسته است از همه بحران‌ها به سلامت عبور کند، علت را باید نه در قوت سرمایه‌داری بلکه در ضعف منازعه طبقاتی جست.

چرا منازعه طبقاتی در حدی که مارکسیسم ارتدوکس در نظر داشت، شکل نگرفت؟ رُزا لوکزامبورگ که اعتقاد داشت بحران سرمایه‌داری فرا رسیده است مشکل را در سیاست‌های رفرمیستی سوسیال دموکرات‌ها می‌دید و بر سیاست انقلابی‌تری اصرار می‌ورزید. برنشتاین معتقد بود منازعه طبقاتی اصلا تشدید نمی‌شود چون ساختار طبقاتی به وضعیتی دوقطبی بدل نشده بلکه با ظهور طبقه متوسط هرچه مبهم‌تر شده است. لنین بر این باور بود که منازعه طبقاتی به‌طرز خودبه‌خودی تشدید نمی‌شود زیرا امپریالیسم نوعی اشرافیت کارگری در کلانشهرها پدید آورده است، یعنی در جایی که کارگران و سرمایه‌داران در استثمار مستعمره‌ها نفع مشترکی دارند. لوکاچ علت را در شیءوارگی می‌جست که آگاهی کاذب را در کارگران سبب می‌شود چندان که درنمی‌یابند نفع جمعی‌شان در کمونیسم است و از این‌رو موقتا به‌طور ذهنی از درک عینی رسالت تاریخی‌شان بازداشته می‌شوند. مکتب فرانکفورت به تاسی از لوکاچ معتقد بود عقلانیت ابزاری اصولا ذهنیت انقلابی را نفی می‌کند ولو اینکه انقلاب به‌طرزی عینی هرچه امکان‌پذیرتر و حتی ضروری‌تر شود. گرامشی برای پاسخ به این پرسش کوشید مفهوم هژمونی را بپروراند یعنی نشان داد که در جامعه مدنی بورژوایی چگونه معانی و ارزش‌هایی تولید می‌شوند که رضایت خودجوش اقشار مختلف جامعه از وضع موجود را به بار می‌دهند. آلتوسر از نقش سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت گفت که پروسه تبعیت استثمارشدگان و استثمارکنندگان از ایدئولوژی غالب را تحقق می‌بخشند. اما به قول فوکو، هر جا که قدرت هست مقاومت هم هست. اگر گرامشی و آلتوسر نظریه‌های مجاب‌کننده‌ای درباره قدرت سرمایه‌داری در استفاده از ایدئولوژی و سیاست برای تخفیف منازعه طبقاتی ارایه دادند، اما هیچ کدام اصلا نظریه قانع‌کننده‌ای درباره پروژه ضدهژمونی نداشتند. گویی بر عهده کارل پولانی گذاشته شده بود که پروژه ضدهژمونی را بپروراند. پولانی نشان داد که طبقات و اقشار گوناگون جامعه مدنی چگونه ضدجنبشی حمایتی را به‌طرزی خودجوش از پایین بر ضدنظام سرمایه راه می‌اندازند و در مقابل مخاطره‌های ذاتی نهفته در نظام سرمایه از خودشان حفاظت می‌کنند. نکته این است: عمق بحران سرمایه‌داری نیست که تعیین می‌کند آیا بحران نهایی نظام سرمایه فرارسیده است یا خیر. عامل تعیین‌کننده عبارت است از چگونگی توازن قدرت میان پروژه‌های هژمونیک و ضدهژمونیک. هر چقدر کفه ترازو به نفع پروژه ضدهژمونیک سنگین‌تر باشد بحران نهایی سرمایه‌داری نیز محتمل‌تر است، صرف‌نظر از عمق و گستره خود بحران. اما نیروی محرکه تقویت پروژه ضدهژمونیک و تضعیف پروژه هژمونیک را باید در سومین مضمون جست، در پرسش‌های مربوط به تشکیل نظام بدیل.

برخلاف پیش‌بینی مارکسیسم ارتدوکس، شرایط مادی تشکیل نظام بدیل تاکنون به‌طرزی خودجوش در زهدان سرمایه‌داری فراهم نیامده است. اگر چنین شرایطی به‌طرز خودجوش فراهم نمی‌شود، پس دو پرسش در این زمینه اهمیت می‌یابد. پرسش اول درباره چیستی نظام بدیل است. بدیل سوسیال دموکرات‌هایی مثل جوزف استیگلیتز یا پل کروگمان؟ بدیل اینو ایرومنتالیست‌هایی چون جیمز لاولاک؟ بدیل آنارشیست‌هایی مثل جیمز اسکات یا نوآم چامسکی؟ بدیل اتونومیست‌هایی مثل آنتونیو نگری یا فلیکس گاتاری یا مایکل هارت؟ بدیل پساتوسعه‌گرایانی چون آرتورو اسکوبار یا مجید رهنما؟ بدیل سوسیالیست‌هایی چون دیوید هاروی؟ یا بدیل کمونیست‌هایی چون مایکل لبوویتز یا مایکل آلبرت؟ کدام بدیل؟ پرسش دوم درباره راه سیاسی مناسب برای دستیابی به نظام بدیل است. آیا، به قراری که برنشتاین می‌گفت، راه مناسب برای دستیابی به بدیل مثلا سوسیالیستی از مبارزات پارلمانتاریستی می‌گذرد؟ یا، به قراری که لنین می‌گفت، ابتدا باید دولت سرمایه‌دارانه را تخریب کرد و سپس شکل جدیدی از دولت را ساخت؟ راه سیاسی مناسب برای دستیابی به نظام بدیل کدام است؟ اصلاح یا انقلاب؟ مبارزه پارلمانتاریستی یا مبارزه فراپارلمانتاریستی؟ نکته اصلی این است: اگر فرارسیدن بحران نهایی سرمایه‌داری نه به عمق بحران بلکه به قوت منازعه طبقاتی بستگی دارد، نیروی محرکه منازعه طبقاتی نیز از حداقل‌هایی از اجماع بر سر نوع نظام بدیل و شیوه سیاسی مناسب برای دستیابی به نظام بدیل سرچشمه می‌گیرد.

جنبش اشغال وال‌استریت، هم در زمان مناسبی آغاز شده است و هم در مکان مناسبی: در زمانی که نظام سرمایه به عمیق‌ترین بحران دهه‌های اخیر فرو رفته است و در مکانی که گرچه علت اصلی بحران نیست اما سرچشمه اولین نشانه‌های بحران جاری بوده است. بااین‌حال عمق بحران نیست که نظام سرمایه را تهدید می‌کند. تغییر در نظم موجود در گرو تغییر در توازن قدرت میان هژمونی سرمایه و پروژه رهایی‌بخش ضدهژمونیک است. دهه‌هاست که منطق سرمایه در حکم منطقی تمامیت‌خواه از دیوار کارخانه‌ها عبور کرده و همه عرصه‌های حیات اجتماعی را تحت حاکمیت خود درآورده است. پروژه ضدهژمونیک نیز فقط به شرطی می‌تواند با تهاجم بی‌امان سرمایه هماوردی کند که از خیابان‌ها فراتر رود. حداقلی از اجماع بر سر تعریف نظام بدیل و تعیین راه سیاسی مناسب برای دستیابی به بدیل در این میان مهم‌ترین نیروی محرکه گسترش دامنه پروژه ضدهژمونیک است. استمرار جنبش اشغال وال‌استریت هم در گرو فراتر رفتن از خیابان‌ها و رسوخ به سایر پهنه‌های حیات اجتماعی معاصر است و هم برقراری اجماعی حتی حداقلی بر سر تعریف نظام بدیل و راه سیاسی مناسب برای دستیابی به آن در سطوح گوناگون محلی و ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی.

*** متن سخنرانی در نشست تحلیل اجتماعی جنبش ضدوال‌استریت**

ادامه از صفحه ۱۱

اول اشغال کنید خواسته‌ها در پی‌اش می‌آید

■ کلینتون معتقد است تظاهرات «متعادل است... که نکته مثبتی است»، اما او نگران گنگ بودن هدف است. او می‌گوید: «آنها باید به دنبال یک چیز مشخص باشند و نه فقط علیه یک چیز زیرا اگر شما صرفا مخالف چیزی باشید، کسی پیدا می‌شود که خلأیی را که شما مسببش بوده‌اید را پر کند.» کلینتون پیشنهاد می‌کند که تظاهرات‌کنندگان از برنامه اشتغال‌زایی رییس‌جمهور اوباما حمایت کنند، که مدعی است «چندین میلیون شغل در یک سال و نیم آینده ایجاد می‌کند.»

چیزی که ما باید در این مرحله با آن مقابله کنیم دقیقا همین انتقال سریع انرژی از تظاهرات به این نوع مطالبات انضمامی عمل‌گرایانه است. بله، تظاهرات خلأیی را ایجاد کرده؛ خلأیی در میدان هژمونیک ایدئولوژی و برای پر کردن این خلأ به شیوه درست زمان لازم است، گویی این یک خلأ آبستن است، گشایشی برای یک چیز کاملا تازه. تظاهرات‌کنندگان به این دلیل به خیابان‌ها ریختند زیرا از جهانی خسته شده‌اند که در آن بازیافت قوطی کوکا کولاست، یا دادن چند دلار به سازمان‌های خیریه، یا خریدن کاپوچینویی که یک‌درصد از آن خرج مشکلات کشورهای در حال توسعه می‌شود، برای اینکه احساس آرامش کنی کفایت می‌کند. بعد از واگذار کردن کار و مشقت [به پیمانکاران]، مردم دیدند که دارند به آنها این اجازه را می‌دهند که حتی مشارکت سیاسی‌شان را به پیمانکاران واگذار کنند و آنها می‌خواهند آن را پس بگیرند. هنر سیاست همچنین در این است که بر مطالبات مشخصی پافشاری کند که در عین اینکه کاملا «واقع‌بینانه» است، هسته مرکزی ایدئولوژی هژمونیک را دچار آشفتگی کند: یعنی همانی که در حالی که قطعا عملی و قانونی است، در عمل غیرممکن است (خدمات درمانی جامع در ایالات متحده از همین نوع است). پس از تظاهرات وال‌استریت، ما قطعا باید مردم را در جهت طلب چنین خواسته‌هایی بسیج کنیم هرچند حفظ فاصله از عرصه‌های عمل‌گرایانه چانه‌زنی و پیشنهادهای «واقع‌بینانه» نیز از اهمیت کمتری برخوردار نیست.

چیزی را که همیشه باید در خاطر داشت این است که هر بحثی که اکنون و اینجا در بگیرد به عنوان بحثی در خاک دشمن باقی خواهد ماند. برای گسترش یک محتوای جدید زمان لازم است. هر چیزی را که اکنون بگوییم می‌توانند از ما بگیرند؛ هر چیزی به جز سکوت‌مان را. این سکوت، این مذاکره نکردن و هر شکلی از قفل کردن، «نیروی دهشت‌انگیز» ماست؛ شوم و تهدیدآمیز، همان‌گونه که باید باشد.

بهای خون و اشک

ادامه از صفحه ۹

بنابراین برای رسیدن به سوسیالیسم باید پول‌تان از پارو بالا برود. هیچ مارکسیستی از مارکس و انگلس تا لنین و تروتسکی هرگز رویایی غیر از این در سر نداشته است. به بیان دیگر، اگر پول خودتان هم از پارو بالا نمی‌رود، آن‌وقت همسایه دلسوزی که هیچ کمبودی از جهت منابع و امکانات مادی ندارد باید به کمک شما بشتابد. در مورد بلشویک‌ها این به معنای داشتن همسایگانی (به‌خصوص آلمان) بود که انقلاب‌های خودشان را داشتند. اگر طبقات کارگر این کشورها می‌توانستند اربابان سرمایه‌دار خویش را به زیر کشند و تملک نیروهای مولدشان را به دست گیرند، آنگاه قادر بودند با استفاده از آن منابع و امکانات نخستین دولت کارگری تاریخ را از سقوط و زوال حتمی نجات دهند. این پیشنهاد بر خلاف ظاهر اصلا محال یا غیرعملی نبود. اروپا در آن زمان در شعله‌های آتش امیدهای انقلابی می‌سوخت، در شهرهایی چون برلین، ورشو، وین، مونیخ و ریگا شوراهای کارگری و نمایندگان (یا شوراهای) سربازان یک به یک سر برمی‌آوردند. همین که این قیام‌ها و شورش‌ها شکست خوردند، لنین و تروتسکی دریافتند که انقلاب‌شان در ورطه هولناکی افتاده است.

قضیه این نیست که بنای سوسیالیسم را نمی‌توان در کشورهای محروم آغاز کرد، بلکه این است که بدون منابع و امکانات مالی سوسیالیسم در این کشورها ممکن است به کاریکاتور هیولاوشی از سوسیالیسم که به نام استالینیسم می‌شناسیم بدل شود. انقلاب بلشویک‌ها خیلی زود خود را نه تنها در محاصره ارتش‌های امپریالیستی غرب بلکه در معرض تهدید نیروهای ضدانقلاب، قحطی در شهرها و یک جنگ داخلی خونبار یافت. انقلاب یکه و تنها در اقیانوسی از دهقانان عمدتا متخاصمی رها شد که هیچ دل‌شان نمی‌خواست به زور اسلحه مازاد بر تولید خود را که به صد خون دل به دست آمده بود به شهرهای قحطی‌زده تسلیم کنند. به‌علت ضعف زیربنای سرمایه‌داری در روسیه تزاری، سطوح پایین و فاجعه‌بار تولید مادی، کمبود فاحش نهادهای مدنی، طبقه کارگری قتل‌عام‌شده و ازپادرآمده، شورش دهقانان و یک دیوان‌سالاری متورم که دست‌کمی از دیوان‌سالاری تزاری نداشت، انقلاب تقریبا از همان آغاز دچار مشکلاتی حاد شد. در پایان بلشویک‌ها بر آن شدند تا مردم گرسنه، دلمرده و خسته از جنگ خود را به زور سرنیزه وارد عرصه مدرنیته کنند. بسیاری از کارگران فعال در مبارزات سیاسی در جنگ داخلی که با حمایت غرب به راه افتاده بود، جان باختند و در نتیجه پایگاه اجتماعی حزب بلشویک بیش از پیش تحلیل رفت. هنوز زمان زیادی از این وقایع نگذشته بود که حزب شوراهای کارگری را قبضه کرد، فعالیت مطبوعات و نظام قضایی مستقل را قدغن ساخت، دگراندیشان سیاسی و حزب‌های مخالف را سرکوب کرد، انتخابات‌های را مهندسی کرد و عرصه کار را نظامی و پادگانی کرد. این برنامه سراپا ضدسوسیالیستی در بستری از جنگ داخلی، گرسنگی فراگیر و تجاوز نیروهای خارجی روییدن گرفت. اقتصاد روسیه به خاک سیاه نشست و تاروپود اجتماعی‌اش از هم گسست. بنا به طنز غمباری که بارزه کل قرن بیستم بود، امکان تحقق سوسیالیسم در جایی که بیشترین ضرورت را داشت از همه جا کمتر از کار درآمد.

مورخ بزرگ، آیزاک دویچر این وضعیت را با شیوایی بی‌همتای همیشگی‌اش چنین توصیف می‌کند: «وضعیت روسیه در آن زمان نشان می‌داد که نخستین و تاکنون یگانه تلاش برای برپایی سوسیالیسم می‌بایستی در بدترین اوضاع و احوال ممکن به عمل آید، آن‌هم بدون برخورداری از مزایای تقسیم کار فزاینده بین‌المللی، بدون بسترسازی لازم از سوی سنت‌های فرهنگی دیرینه و پیچیده در محیطی مبتلا به آنچنان فقر و عقب‌ماندگی و ناپختگی مادی و فرهنگی بهت‌آوری که نفس تلاش برای رسیدن به سوسیالیسم را ناکام گذاشت و به بیراهه برد.» این قضیه به منتقدان قسم‌خورده مارکسیسم جرأت می‌دهد تا ادعا کنند که اصلا نیازی به این حرف‌ها نیست زیرا مارکسیسم به هر تقدیر مکتبی استوار بر اقتدارگرایی و خودکامگی است. بنا بر این استدلال، اگر خدای ناکرده فرداروزی مارکسیسم زمام امور را در استان‌های اطراف لندن به دست گیرد، در عرض کمتر از یک هفته در شهری مثل دورکینگ (در جنوب لندن) اردوگاه‌های کار اجباری برپا خواهد شد.

چنان‌که خواهیم دید خود مارکس منتقد جزم‌اندیشی، ارعاب نظامی، سرکوب سیاسی و استفاده خودسرانه از قدرت دولتی بود. او معتقد بود نمایندگان منتخب سیاسی باید در برابر انتخاب‌کنندگان‌شان پاسخگو باشند و سوسیال‌دموکرات‌های آلمان آن دوره را به جهت سیاست‌های دولت‌گرایانه‌شان به باد انتقاد می‌گرفت. او همیشه بر وجوب آزادی بیان و آزادی مدنی پای می‌فشرد، از اعمال زور در ایجاد طبقه پرولتاریای شهری وحشت داشت (در مورد او در انگلستان و نه در روسیه) و معتقد بود مالکیت اشتراکی در حومه‌ها باید فرآیندی اختیاری و نه اجباری باشد. با این‌همه از آنجا که مارکس نیک می‌دانست سوسیالیسم نمی‌تواند در کشورهای فقرزده شکوفا شود، اگر زنده می‌ماند به خوبی درک می‌کرد که از چه رو کار انقلاب روسیه به شکست انجامید.

به‌واقع به معنایی متناقض‌نما می‌توان گفت استالینیسم نه تنها کار مارکس را از اعتبار نمی‌اندازد بلکه خود گواهی است بر صحت و اعتبار آن. اگر به دنبال شرحی جامع و قانع‌کننده از چندوچون پیدایش استالینیسم می‌گردید باید سراغ مارکسیسم بروید. به هیچ‌وجه کافی نیست هیولای استالینیسم را صرفا از منظر اخلاقی محکوم کنیم. باید بدانیم که این هیولا در چه شرایط مادی سر برمی‌آورد، چگونه عمل می‌کند و چگونه ممکن است از پای درآید و بهترین منبع برای شناخت این موضوع برخی جریان‌های اصلی مارکسیسم‌اند. چنین مارکسیست‌هایی که به‌بسیاری‌شان پیرو لئون تروتسکی یا دیگر شعبه‌های «اختیارگرا»ی سوسیالیسم‌اند، از یک جهت بسیار مهم با لیبرال‌های غربی فرق می‌کنند: نقدهای ایشان بر جامعه‌های به‌اصطلاح کمونیستی به مراتب ریشه‌دارتر بوده است.

جدول ۱۳۸۷

افقی:

۱- فیلسوف اسلامی- انجیل‌ها ۲- باد ملایم- سروده ویرژیل- مکتب‌دار قدیم ۳- اکسیر- روکش لباس- حالتی از ماده ۴- برآمدگی ته کفش- خرده سنگ- رودشولوخف- عضو جونده ۵- حقیقت و طبیعت چیزی- واحد پول ویتنام ۶ -لباس اتاق عمل- حرف عصا- بازگشتن ۷- سیم ایمن‌کننده لوازم الکتریکی- مولف هستی و نیستی- پایان‌ها ۸- جدید و امروزی- صندلی کلاس- اصلاح عکس ۹- عنصر فلزی شماره ۷۵ جدول تناوبی -ذلت- زباندار بی‌زبان ۱۰- آسان، سهل- جامه گشاد- دفعه ۱۱- شناساننده- اقامتگاه تابستانی ۱۲- عروسک آمریکایی- مدل غربی- سرنگون کردن- کنده‌کاری روی چوب ۱۳- گردنده- تولید- پرده دری ۱۴- قعر جهنم- التهاب مفصل- اثری از فدریکو گارسیالورکا ۱۵- جدایی‌ناپذیر- اثری از شیللر

عمودی:

۱- حاشا کردن- جمله دستوری- بدگمان، ترسو ۲- از نیروهای دفاع مقدس- عضوی بین سر و تن- پشت سر ۳- نصف- قالب صنعتی- نام واقعی‌اش سیلوستر است ۴- سدی در استان اصفهان- از ماه‌های فرنگی ۵- عبارت الهی- خواهان- کلام تنفر ۶ -تصدیق روسی- استان شمالی- همه- ریزه‌های ورق طلا ۷- میدانی در تهران- مطالعه گذشتگان- رودی در عراق ۸- سرشت- موج‌دار- تابع ۹- لوله گیاهی- نوعی زیرپوش- چیز ۱۰- جوش‌های ریز بدن- حرف تعجب- به گرو بردن- پشته خاک ۱۱- چوب خوشبو- جهان- اثر چربی ۱۲- دلیر- زندان معروف فرانسه ۱۳- هرچیز بی‌جان- لجن زار- بهشت شداد ۱۴- لبه شمشیر- پست، زبون- امام علی(ع) آن را گمشده مومن می‌داند ۱۵- از گل‌ها- کاشف سیاره اورانوس- پیمانه

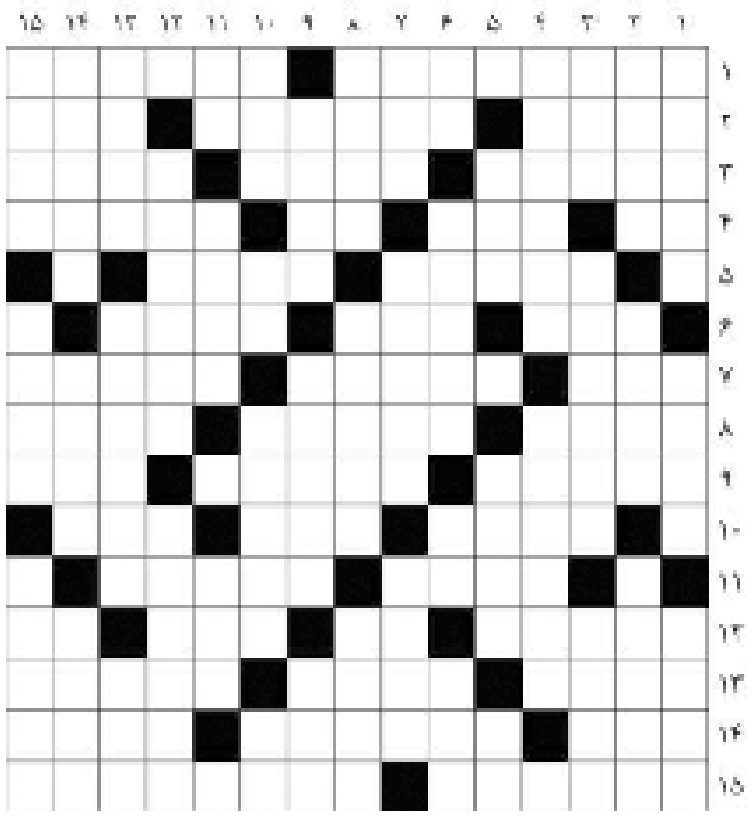

حل جدول ۱۳۸۶

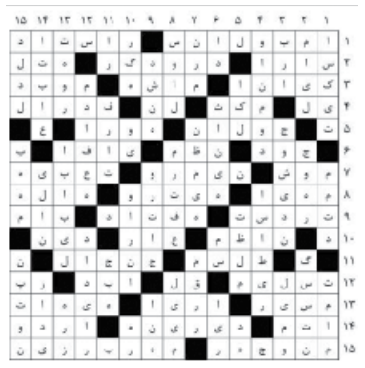

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۳۹۰

	۲	۸		۷		۹	۱	
	۱		۶	۸	۵	۲		
۴						۳	۸	۵
	۹	۴		۶	۳			۷
		۵	۴		۹	۶		
	۳			۲	۷		۹	
	۸				۱		۴	
۳				۵		۷	۶	
۷	۵	۱						۲

حل سودوکو ۳۸۹

۲	۴	۹	۱	۵	۸	۳	۷	۶
۶	۸	۳	۴	۷	۹	۵	۱	۲
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۸	۴	۹
۸	۹	۱	۶	۴	۲	۷	۵	۳
۵	۲	۶	۳	۸	۷	۴	۹	۱
۳	۷	۴	۹	۱	۵	۶	۲	۸
۹	۳	۲	۷	۶	۴	۱	۸	۵
۷	۱	۵	۸	۹	۳	۲	۶	۴
۴	۶	۸	۵	۲	۱	۹	۳	۷

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۴۰

۶		۲	۴			۳		
					۲	۱		۷
					۶	۲		۵
۷			۶		۹		۸	
۱	۲				۴			۹
			۵			۴		۱
					۵	۸	۹	
		۳	۷					
	۸				۳			
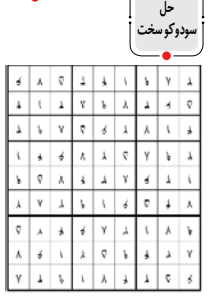
حل سودوکو سخت